

قضاوت یکجانبه ، عادلانه نیست!

در باره سطحی نگری، سطحی انگاری و سطحی نگاری مرتبط بزبان

بیوست بگذشته قسمت آخر

سوم: خود کم بینی غرض برجسته نمودن بیگانگان

حالا بر میگردیم به این نکته که توام با پروژه فوق که در بالا ذکر شد، روند مخفی دیگری نیز در جریان است. طور مثال از اینجا و آنجا می‌شنویم که تعدادی با صدا و جملات محزون در افشانی دارند و جامعه قلمی ما را به مقایسه با ایران چنان ضعیف نشان میدهند که اگر همین ایرانی‌های بیچاره نمی بودند ما در گذشته و حال بیسواد می ماندیم و ... و ...

جالب اینست که به این موج، کسانی هم پیوسته اند که قلم شان زمانی در مقابل ناراستی های کشور درخشندگی خاص داشت. بطور نمونه دوست عزیزی که در بالا به ایشان اشاره داشته ام ناگهان بر انگیزخته شده و چنان مجذوبانه می نویسد که:

.... "تا وقتیکه به همین فرهنگ هائی که ایرانیان بوجود آورده اند مراجعه نکنیم، معنی آن ها را فهمیده نمیتوانیم. در سابق به لغت نامه هائی که توسط فارسی زبانان هندی تألیف و تدوین می شد مراجعه میکردیم و امروز به همین فرهنگ های ایرانی. همینگونه اگر به دستور های زبان که ما تألیف و تدوین کرده ایم نگاه کنیم شاید با مقایسه با دستور هائی زبان که در ایران بوجود آمده و کار هائی که ایرانی ها در این زمینه نموده اند بتوانیم بگوئیم که ما هیچ کاری در این عرصه نکرده ایم. همینطور در گستره ترجمه آثار گران بار فرهنگ های اروپائی و ... کدام یک از ما میتوانیم از اهمیت ترجمه سیزده یا چهارده جلدی " تاریخ تمدن " ویل و آریل دورانت، که اگر همه آن ها در کنار هم قرار گیرند درازی آن به یک متر میرسد، چشم ببوشیم؟ بزرگترین و مهمترین کار فرهنگی ما افغان ها تألیف و تدوین " دایرة المعارف آریانا " بود که در سال، اگر فراموش نکرده باشم، 1341 در شش جلد تکمیل شد. در شش جلد که حروف " آ " و " ا " آن در تقریباً چهار جلد نسبتاً قطور، و متباقی بیست و پنج یا بیست و شش حرف آن در چیزی کمتر از سه جلد که قطر مجموع این سه جلد برابر به قطر دو جلد اول و دوم نمیشد، تألیف شده بود. دلیل اینکه بیشتر از سه جلد اول آن حاوی دو حرف و کمتر از سه جلد نازک اخیر حاوی بیشتر از بیست و چهار حرف بود چیز دیگری نمی تواند باشد غیر از بی حوصله شدن کانونی که متشکل از ده ها عضو بود؛ در حالی که حاصل کار یک نفر ایرانی بنام "علی اکبر دهخدا"، *3 همراه با یک جلد مقدمه، فرهنگ یا لغت نامه ای است دارای پانزده جلد که از نظر کمیت بیشتر از بیست تا سی برابر کاری است که جمع کثیری از اندیشمندان، استادان، ادبا، نویسندگان و افراد مسلکی ما برای تألیف دایرة المعارف مذکور نمودند! از تفاوت کیفی آن فعلاً چیزی نمی گوئیم! قرار نوشته ها این مرد به تنهایی بیشتر از سی سال کار کرد تا چنین گنجینه ای را بوجود آورد؛ تازه، نوشتن این فرهنگ تنها کاری نیست که او کرده است!"

تمام مقاله ایشان را اگر از اول تا آخر بخوانید جوهرش در همین جملات آورده شده فوق متبلور است. این دوست ارجمند که من شخصاً احترام عمیق به ایشان دارم با چنین کلمات مطمئن و احساساتی تمام سیر حرکت تاریخ یک قرن ما را نادیده می گیرد و ملت ما را گدای در یک نظام فرهنگی جعلی نشان می دهد که در همان کشور نیز به اندازه این جملات، ایرانزدگی در همه حلول نکرده است. چنانکه نویسنده محترم خود متوجه این امر می شود و بلافاصله برای رفع نقصان گام پیش می نهد. اما خیلی دیر:

"امید است فکر نکنید که من به دفاع از ایرانیان برخاسته ام یا من ایرانی زده شده ام!"

حالا اگر ازین نویسنده گرامی بپرسیم، که اظهار امیدواری شما را باور نمائیم یا جملات دراز و رنگین شما را به نفع بیگانگان، چه خواهند فرمود؟

خاضعانه برای این دوست محترم و دیگرانی که آگاهانه این فکر را ترویج می نمایند باید خاطر نشان کرد که پروژه ترجمه های کتاب و تألیف کتب با انگیزه تفوق طلبی فارس (3)ها بمیان آمد. به همه بهتر آشکار است که آنها خواستند یک شبه همانطوریکه تمام اقوام دیگر ایران را در حال، از حقوق شان محروم گردانند، گذشته را نیز با لشکر کشی های دروغین تبلیغاتی مسخر کنند. چنین بود که برای خود هویت تازه ساختند تا بتوانند تفوق طلبی را در منطقه مثل اسرائیل به پیش بکشند و در تبتائی با نیروهای که اسرائیل را بوجود آورده بودند (و توطئه های گوناگونی همراه با اسرائیل) موانع در راه ساختن "اسرائیل بزرگ" را مخصوصاً با درهم شکستن ناسونالیسم عربی از سر راه بردارند و این خواست را محقق

گردانند. از جانب دیگر دزدی آثار فرهنگی اقوام غیر از فارس را برای خود مجاز دانستند و با پُر رویی، تمام هست و بود فرهنگی گذشته منطقه را زیر نام جعلی ایران امروزه ملکیت شخصی فارس ها شمردند.

آیا عجیب نیست که برای تاریخ سازی ایران بیشتر از 90 درصد "ایران شناسان" غربی یهودی از دانشگاه های غرب موظف شده اند تا با ساختن تاریخ جعلی برای ایران، افسانه های تورات را سندیت ببخشند و ناسونالیسم مجعول و متجاوز فارسها را در مقابل بیداری و ناسیونالیسم عربی همچون سدی بنا نمایند.

با استخراج نفت، ناسیونالیسم نفتی نیز بکمک مؤسسه انتشاراتی فرانکلین امریکایی شاخ و پنجه سرطانی اش را گسترش داد. تاریخ شاهد است که مطبوعات در ایران وابسته و افغانستان بیطرف تقریباً همزمان و حتی در بسیاری موارد افغانستان جلوتر، بکار آغاز کرد. اما سرمایه گذاری غربی علاقمند به ایران، به گل روی سوگلی اش پروسه رشد مطبوعات در افغانستان را در هم شکست. همین بود که **در کنار یک درصد آثار خوب و ارزشمند ایرانی**، سیلی از نشریات گنبدیده و مصرفی ایرانی به افغانستان سرازیر گشت. پیروزی های که نویسندگان افغان در دهه گذشته نصیب شده اند حاصل این است که خواننده افغان مخصوصاً به علت مهاجرت و سرعت گرفتن یادگیری زبان های اروپایی در بین افغان ها از شرم کمیت بدون کیفیت مطبوعات مغرض ایران رهایی یافتند.

به جواب آنانی که گران خود را حقیر دیده و هیچ دیگران را به تگدی نشسته اند باید روشن کرد که:

کتاب جزر سالهای اخیر (دهه سی هجری شمسی) هیچگاه از ایران وارد افغانستان نشده بر عکس این ایران بوده که سالیان درازی کتابهای فارسی چاپی را از طریق ما (افغانستان) دریافت میکردند. لطفاً به تاریخ مراجعه کنید که پیش از آمدن مؤسسات نشراتی مغرض امریکایی علاقمند به ایران، شهر پیشاور که هنوز خط دیورند آن را از پیکر افغانستان جدا نکرده بود و "بازار قصه خوانی" اش بزرگترین مرکز پخش کتب فارسی در منطقه شامل افغانستان، ایران و آسیای میانه (قبل از ایجاد شوروی) بود. بهترین آثار و بزرگترین فرهنگ های که در تمام هند قبل از تجزیه، خلق می شدند در بازار قصه خوانی پیشاور امروزه پیشکش می شد که هنوز فرهنگ نویسان ایرانی از مادر زاده نشده بودند. بطور مثال:

فخر قواس: (اولین فرهنگی که در هند نوشته و نشر شد تالیف "مبارک شاه غزنوی" مشهور به فخر قواس (متوفی ۷۱۶ ه. ق. میباشد)

الفضائل فی منافع الافاضل (بعد از فخر قواس، توسط "محمد بن قوام" که از بلخ بود و مشهور به بلخی اواخر قرن هشتم در هند نشر شد)

اداء الفضلاء ("محمد دهلوی" معروف به "دهارال" در ۸۲۲ ه. ق. در هند نشر شد.)

شرف نامه (در اوایل قرن نهم "ابراهیم قوام فاروقی" در ولایت بهار هند فرهنگش را به نام مرشد خود "شرف الدین احمد منیری" در هند تألیف و نشر کرد)

مفتاح الفضلاء ("محمد بن داود بن محمود" به سال ۸۷۳ ه. ق. در هند نشر شد.)

تحفة السعاده ("محمود بن شیخ ضیاء" در زمان اسکندر بن بهلول شاه، کتاب را به سال ۹۱۶ ه. ق. در هند نشر کرد.)

مجمع اللغات (در اخیر قرن نهم توسط "ابوالفضل" وزیر جلال الدین اکبر شاه تألیف شد به سال ۹۹۴ ه. ق. در هند نشر شد.)

مدار الافاضل (در اوایل قرن یازدهم به قلم "الله داد فیضی بن اسد العلماء علی شیر سر هندی" به رشته نگارش در آمد و به سال 1001 ه. ق. در هند نشر شد)

غیاث اللغات (تألیف "محمد غیاث الدین بن جلال الدین رامپوری" در ۱۲۴۲ ه. ق. در هند نشر شد)

ارمغان آصفی (بنام "شاه آصف ششم"، پادشاه دکن به سال ۱۲۹۰ ه. ق. در هند نشر شد)

انندراج (در قرن چهاردهم توسط "محمد پادشاه" متخلص به "شاد" منشی مهاراجه « انندراج » راجه ولایت ویجی نگر تألیف و منتشر شده (پایان تألیف 1306 ه. ق.))

نقش بدیع (تألیف "وجاهت حسین عندلیب شادانی رامپوری" در سال ۱۳۴۲ ه. ق. در لاهور به چاپ رسیده.)

فرهنگ جهانگیری ("جمال الدین حسین فخر الدین حسن" در سال ۱۰۳۲ به پادشاه هند جهانگیر بن اکبر شاه عرضه داشت.)

چهار عنصر دانش (در زمان سلطنت جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷) توسط "امان الله" ملقب به "خانه زاد خان فیروز جنگ" تألیف و در هند نشر شد.)

برهان قاطع (در سال ۱۰۶۲ ه. به دست "محمدحسین بن خلف تبریزی" - متخلص به "برهان" - در حیدرآباد هندوستان نوشته و نشر شد.)

فرهنگ رشیدی (دو سال پس از تألیف فرهنگ برهان یعنی در ۱۰۶۴ ه. ق. "عبد الرشید عبد الغفور حسینی مدنی" از مردم تنه (سند) نوشته و در هند نشر شد.)

سراج اللغات و چراغ هدایت (در قرن دوازدهم به قلم "سراج الدین علی خان اکبر آبادی" متخلص به "ارزو" در هند تألیف و منتشر شد.)

هفت قلزم (از مولوی "قبول محمد" منشی نهول کشور ۱۳۰۸ ه. ق. چاپ مطبعة لکهنو هند)

آصف اللغات (تألیف "نواب عزیز جنگ بهادر" (متوفی ۱۳۴۳ ه. ق.) در ۱۷ جلد تا حرف جیم منتشر شده و مؤلف را مرگ مجال نداد تا این فرهنگ را تکمیل کند.)

فرهنگ نظام (یا نظام دکن تألیف "سید محمد علی داعی الاسلام در پنج جلد و در حیدرآباد دکن (۱۳۴۶-۱۳۵۸ ه. ق.) به طبع رسیده)

تاج المصادر بیهقی ("ابوجعفر احمد بن علی معروف به بوجعفرک" حدود ۴۷۰ ش کتاب را نوشته است اولین چاپ در بمبئی هند صورت گرفت.)

، و...و... تنها چون مردم کم بضاعت کتاب خوان در افغانستان، توان خرید غیاث اللغات را داشتند شهرت غیاث اللغات بیشتر از دیگر لغتنامه ها در بین ما افغانها موجود است.

این لغتنامه ها یادشده هم اکنون ماخذ و منابع لغتنامه های مروجۀ ایران امروزه میباشند. یعنی فرهنگ های مادر در بازار قصه خوانی پیشاور به فارسی زبانان غیر هندی عرضه شد.

اینکه بخشی از مطبوعات ایرانی با نویسندگان ، شاعران و مترجمان عالیقدری در رشد فکری ما تأثیر داشته است، هیچ جای شک نیست. مگر در کنار آن، بنجل ها و سطح پایین مجموعی مطبوعات ایران سبب عقب مانی فکری و فرهنگی گسترده بی ما نیز شده است. که به این نکته اساسی در نوشته شان هیچ توجه نشده است. منطق انانی را که مدعی اند ما بدون ایران از رحمت دانش بی بهره می مانیم اگر تعمیم ببخشیم باید به این نتیجه برسیم که: اگر روغن دلدۀ پاکستانی و یا شاه پسند ایرانی نمی بود ما روغن را نمیشناختیم و روده های ما خشک میشد. بهمان اندازه که روغن ناباب دلدۀ پاکستانی و ایرانی صنعت تولید روغن ما را ویران کرد به همان تناسب مطبوعات دلدۀ بی ایران، چشم ما را بروی جهان نیز بست و ما را در چاهی از عقب ماندگی فکری اسیر ساخت که هنوز هم بعضی ها همان چاه را آسمان می دانند و اسارت در آن چاه را شکر گزار هستند. کاش این کتابهای گمراه کن که آب دهان بعضی از ما را زیاد نموده وجود نمی داشتند تا زمینه رشد جامعه خودما تضمین می بود.

آنها چرا نمی نویسند که همین اراجیف بی محتوی ایرانی باعث نقصان رشد یادشده در افغانستان شده است. زیرا هر معلول از خود علتی دارد. گفته اند که احتیاج مادر ایجاد است.

خوب شما که ما را زایده فرهنگ ایران معرفی میارید ، بفرمایید بگویند که ترکیه، عراق، پاکستان، بنگله دیش، هند و... چگونه نیاز های مطبوعاتی خود را رفع می نمودند؟ جواب ساده است، چون یک مطبوعات دلدۀ بی شبیه ایران در کنار خود نداشتند، لذا بر پای خود ایستادند و مطبوعاتی شکوفانی نسبی خود را ساختند که مستقیماً با مطبوعات جهان در ارتباط و تأثیر متقابل بود و است. ناگفته نماند در همان زمان نیز تبلیغات وسیع برای این بنجل ها در افغانستان جریان داشت. همان تبلیغات باعث شد تا جامعه و ادار شده، به این بنجل ها عادت نماید.

برای دوستان و دشمنانی که اولی ها از روی ناآگاهی و خوش قلبی و دومی ها از سر سر سپردگی سنگ مطبوعات ایران را به سینه می زنند باید یاد آور شوم که با وجود شرایط مساعد، یک نویسنده و شاعر و محقق و تاریخنگار (یا در واقع تاریخساز) ایرانی در عرصه فرهنگ جهانی برآمد نکرده است. در حالیکه در ترکیه **ناظم حکمت، عزیز نسین، یاشار کمال، اورهان پاموک و دهها شخصیت فرهنگی در سطح جهانی، یا در عرصه زبان عربی (با وجودیکه محافل رسانه بی و فرهنگی و ادبی جهان بصورت عمده در دست یهودان است با آنهم) جبران خلیل جبران، محمود درویش، نجیب زکی محمود، عباس محمود العقاد، طه حسین، توفیق الحکیم، نزار قبانی، خانم غاده السمان، ادونیس و صد ها نفر دیگر، یا در هند و پاکستان رابیندرانات تاگور، اقبال، گاندی، نهرو (یاد آوری از گاندی و نهرو اشاره به بخش کار نویسندگی آن ها می باشد)، سلمان رشدی، احمد رشید، خانم تسلیمه نسرین ، فیض احمد فیض و دهها نفر دیگر به شهرت جهانی دست یافته اند.**

این هر دو جمع بی خبر باید متوجه باشند که ایرانی ها خود متوجه عیوب خود شده اند و حتی در عرصه داستان نویسی به عقب ماندن خود از نویسندگان کشور های دیگر و همچنان کشور ما افغانستان اعتراف دارند.

یک نویسنده ایرانی "عزیز معتمدی" پرسشی را مطرح می کند:

چرا رمان ایرانی جهانی نمی شود؟ و می نگارد:

"موفقیت جهانی نویسندگان آمریکای لاتین در دهه های گذشته، و موفقیت نویسنده های ترکیه، هند، پاکستان و افغانستان در سال های اخیر این سوال را برای کتابخوان های ایرانی پیش آورده که چرا نویسنده های بزرگ ما مثل فیلمسازان مان آن طور که باید و شاید جهانی نشده اند.

در این باره داستان نویس ها، شاعران و منتقدان زیادی نظر داده اند، حتی اخیراً فیلسوف شرق شناس ایرانی، داریوش شایگان هم در یکی دو گفتگو به این مهم پرداخته و از اینکه ایرانیان یک نویسنده همیای اورهان پاموک، نویسنده ترک برنده جایزه نوبل به دنیا معرفی نکرده اند اظهار تأسف کرده است."

در پاسخ به این پرسش نظر دو ایرانی صاحب فکر قابل توجه می باشد:

یک:

"شاید دلیل دیگری بر ناتوانی رمان ایرانی نبود زبان ادبی پاینده باشد؟ زبان کتبی فارسی به شدت دچار تغییر شده و هر شخصی و گروهی این اجازه را به خودش می دهد که مخترع اسامی و افعال و حتی دستور زبان باشد. از آنجا که این اختراعات برای پر بار کردن زبان نیستند و بر نوعی تعصب بی پایه عقیدتی ملی متکی هستند، لذا لغات و اسامی هزار ساله ناگهان ناپدید می شوند و متن ها به یک معما تبدیل می شوند . با این زبان یکشبه چه طور می شود یک ادبیات بین المللی آفرید؟"

دو:

"شاید دلیل اینکه کتاب نویسنده های ایرانی، جهانی نمی شود این است که بازار کتاب ایران بازار پرفسادی است. فقدان سیستم مالکیت معنوی و سودجویی و سوداگری ناشران دل و دماغ کار و نفس نویسندگان و اهل قلم را بریده است. تقلب

و جعل در سرتاسر بازار کتاب ایران تسری یافته. انتشاراتی ها آثار نویسندگان را ویرایش مجدد می کنند و به نام نویسندگان بی نام و نشان چاپ می نمایند. با این وضعیت رمق اهل قلم برای خلق آثار بدیع تحلیل رفته است. بازار کتاب هم مانند تمام ارکان کشور دستخوش جعل و شهرت طلبی و بی اخلاقی و دروغ شده است. مترجمان و نویسندگان بی غش قربانی این بازار پرفریب می شوند. اکنون اگر هم کاری انجام می شود بنا به انگیزه های شخصی برخی افراد بادوق است. با این اوصاف کتاب و کتابخوانی نیز در ایران افول خواهد کرد طبق آمار موجود اکنون نیز سرانه مطالعه کتاب در ایران تأثر انگیز است. (تکیه روی کلمات از من است.م.ف.)

می بینیم که ایرانی های فهیم زیادی "از دعوا تیر هستند" اما شاهدان افغان کوتاه نظرما" از شاهدهی نمی گذرند." مراجعه شود به لینک زیر:

<http://www.bbc.co.uk/blogs/persian/viewpoints/2011/12/post-7.html>

یکی از محققین بزرگ ایرانی که واقعا منطقه بوجودش می تواند افتخار نماید، استاد ناصر پور پیرار است که روشنفکری ایران را مستدل و با اسناد "روشنفکری مریض" می خواند. این نویسنده با شهامت ایرانی که نقاب از چهره روشنفکری سر تا پا مریض و متقلب (مخصوصا باستان پرستی) بر گرفته است مورد بی مهری رژیم ولایت فقیه، باستان پرستان چپ و راست ایرانی و همچنین ایران زدگان افغان می باشد. کتاب های این نویسنده در سنگاپور چاپ می شود و در داخل کشورش اجازه چاپ ندارد و در ایران صرف از راه انترنت با مخاطبین خود در ارتباط است. باز گردیم به اصل بحث. حالا ما عیب دولت های بی کفایت خود را نباید پنهان داریم که چرا در مقابل مطبوعات نفتی و فرانکلینی وابسته ایران نیاستادند. این درست است اما نباید از عیب خود برای دیگران و مخصوصا دشمنان خود (آنهم درین مقطع حساس) فضیلت بی مورد بسازیم.

مگر روشنفکران قرن نهم و روشنفکران مدرن اوایل قرن بیستم افغانستان، که از مفاخر ما می باشند مثل سید نور محمد شاه، واصل کابلی، سیدجمال الدین افغانی، سید جوهر شاه غوربندی، میر یار بیک خان بدخشانی، کاکا سید احمد خان قندهاری، عبدالرحمن لودین، محی الدین انیس، فیض محمد کاتب هزاره، مولوی واصفی قندهاری، عبدالهادی داوی، محمود طرزی، انوربسمل، میر غلام محمد غبار، ابراهیم صفا، ولی خان دروازی، حلقه فرهنگی سردار نصرالله خان، شخص شاه امان الله، داکتر عبدالغنی، میرزا مهدی خان چنداولی، گل پاچای الفت، علامه کهزاد، علامه حبیبی، غلام محمد میمنگی، استاد قاسم افغان، استاد افندی، قیام الدین خادم، حیدر ژوبل، خانم اسما رنیه طرزی، خانم روح افزا طرزی، ملکه ثریا، خانم ماگه رحمانی، میر قاسم خان لغمانی، برات علی خان تاج، سید قاسم رشتیا، سرور جویا، سید حسن حسن "شیون"، عبدالرحمن محمودی، استاد فکری سلجوقی، صلاح الدین سلجوقی، گویای اعتمادی، استاد نوید، اسماعیل بلخی، استاد خلیل الله خلیلی، استاد بیتاب، عبدالرحمن پژواک، عبدالرووف بینوا، قاری عبدالله، مستغنی (با پژوهش آوردن اسامی فوق بدون مراعات زمانی صورت گرفته است) و دهها شخصیت دیگر و صد ها نفر دیگر خارج از منبع ایران فرانکلینی، تغذیه فکری نشدند؟ (4) در آن زمان که در ایران از مطبوعات گسترده خبری نبود بنا بر اعتراف ایرانی ها سراج الاخبار تکانه فکری زیادی را در ایران سبب گردید (اینهم تاثیرات مثبت ما بر جامعه ایران) و نویسندگان ایرانی در بمبئی و یا در اروپا برای چاپ آثارشان اقدام می کردند.

بازار طویل کتابفروشی در کابل و دکانهای کتابفروشی در ولایات، کتابهای نشر شده بازار قصه خوانی پیشاور را عرضه میکردند.

فقط در دهه سی هجری شمسی (مصادف با دهه پنجاه میلادی) است که تجارت کتاب از ایران بصورت محدود، اولاً صرفاً در یک دکان کتابفروشی (خارج از بازار کتابفروشی کابل) در کابل آغاز می یابد.

در آغاز قرن بیستم با نهضت امانی مطبوعات پیشرفت یی (به نسبت همان زمان) در افغانستان ظهور کرده بود که با توطئه بریتانیا بدست دوره سیاه سقوی بساط آن برچیده شد. این موضوع بگمانم ضروری تر است که عوامل سقوط مطبوعات امانی و دور امانی موشگافی شود تا مدافعه برای برجسته کردن هیچ بیگانگان.

لطفاً با قلم توانا و دانای تان چهره اصلی واقیعت ها را بنمایش بگذارید. دوست یاد شده در جای دیگر مینویسد:

"کسانی که بدون دشمنی با سایر زبان ها میخوانند زبانشان از آلودگی زبان های خارجی و آراسته و پیراسته باشد".

اولا برای این نویسنده گرامی خاطر نشان شود که زبان های دیگر غیر از زبان فارسی آلوده نیستند. شما که در عین جمله می خواهید هم از اتهام دشمنی با سایر زبان ها خود را مبرا سازید و هم آن زبان ها را آلوده می دانید، کاریست در خور اعجاب...؟؟؟ آنهم از قلم شما.

برای شما عرض شود که اگر واژه های زبان های دیگر مانند عربی، سانسکرت، ترکی، هندی، پشتو، بلوچی،

ارمنی، کردی، روسی و زبانهای اروپایی و غیره، (مراجعه شود به کتاب «حاشیه بر زبانشناسی» اثر آقای

اسماعیل هادی نویسنده ایرانی) که به زعم شما **آلودگی** زبان فارسی را می سازند، آنها اگر از زبان فارسی دور انداخته شوند، پس برای پاکیزه کردن زبان فارسی نه تنها لباسش را بیرون خواهید کرد بلکه گوشت و پوست و استخوانش را هم بدور خواهید ریخت. آنگاه درین زبان جز چند حرف ربط و چند واژه بی ریشه و بی پدر و مادر و بی آهنگی مانند **پزشک** و **آخشیچ** چیز دیگری نخواهد ماند. این زبان با همین "آلودگی" ها زبان شده است و پاکیزگی اش مرگ محتوم آنست. درین زمینه بسیار کوشش ها صورت گرفته که بقول شما "از آلودگی زبان های خارجی آراسته و پیراسته باشد" مگر چون امکان پذیر نیست، با زور و توان هر سه رژیم رضا خانی ها (پدر و پسر) و آخوندی و چوکره های افغانی آنها همه به شکست مواجه شده سرخم دوباره براه خود ادامه داده اند. این سنگ از جایش حرکت نمی کند لطفاً زور بیجا نزنید. آنانیکه آب در آونگ میکوبند منظورشان جز نفاق افگنی چیز دیگری نباشد.

کسانیکه خود را در نظریات ضد عربی تفوق طلبان فارس زیر پوشش مذهب ستیزی ذوب نموده اند واز آن زاویه نادرست، نادرستی های ایران را درست صحنه می گذارند به خطا رفته اند.

این دوست ارجمند همانطور که در بالا یاد آور شدیم کلمات "**بدون دشمنی**" و "**آلودگی**" را یکجا توانسته بودند با هم بچسبانند. من ندانم که منظورشان چیست؟ آلودگی چیست؟ اگر این داد و ستد فرهنگ زبانی و همزیستی اجتماعی را آلودگی میفرماید از ایشان بعید است. واژه های فارسی و هر زبان دیگر در هر زبانی و منجمله زبان پشتو جز زیب و زینت آن چیز دیگری نیستند.

مشکلی را که در مورد زبان فارسی در بالا متذکر شدم مشکل **تنها زبان فارسی نیست، بلکه تمام زبان های منطقه وحتى زبانهای دیگر جهان را نیز می توان گفت که به نسبت های با این مشکل مواجه اند. اما زبان فارسی بدبختانه از جمله آن زبان های است که بیشتر گرفتار به این مشکل میباشد.**

در حالیکه در زبان ترکی، پشتو و کردی و زبان های شبه قاره هند کلمات عربی با املاهای دیگری نوشته می شوند اما زبان فارسی چنان به عربی وابسته شده که اگر در آن بجای "ص"، "س" بیاید دلیلی بر بیسوادی نویسنده می گردد.

اگر کسانی بخواهند در زبان پشتو و زبان های مربوط به خانواده زبان آلتایی و ترکی هم ازین پاکیزه سازی ها نمایند مطمئن باشند که سرشان بسنگ می خورد و یا هم شاید خورده باشد.

درینجا باید یاد آور شوم که ممکن توظیف شدگان پروژه نفاق افگنی وظیفه تلاش کنند تا سخنان نگارنده را چنین توجیه نمایند که: قصد من توجیه "ستم" تحمیل چند واژه مانند "پوهنتون" است. من از آنها خواهم پرسید، در "پوهنتون" یک زبانستان پشتو یا ازبکی یا بلوچی و غیره باشد، چند سال بزبان غیر زبان مادری (فارسی) تحصیل کردن ستم است یا تنها اسم این نهاد ستم است؟ بفرمائید بگوئید کدام ستم واقعی است؟ درین زمینه نارسایی ها فراوان اند.

بیایید نفاق افگنی را پایان دهیم از خود بپرسیم اینهمه داد و فریاد ازین واژه "مرگزا" و نفاق "زا" بخصوص درین شرایط، لازم است؟ یا یکبار شخص منصفی قدم پیش نهد و بگوید، بیایید بپذیریم که دیگران بسیار بزرگوارانه زبان ما را در دولت، همچنان در تحصیلات عالی، و پوهنتون ها پذیرفتند ولی ما چند لغت مثل پوهنتون را چون ماین یا مواد منفلقه زیر پای خود احساس می کنیم. آیا برای ما شرم نیست؟

بیایید سرچیه این واقعیت را فرض کنیم: **تصور کنیم نام نهاد، دانشگاه، (فارسی) می بود و زبان آن پشتو. مگر آن زمان شروان دست آموز بیگانگان قیامت بریا نمی کردند؟**

ازبک ها بلوچ ها نورستانی ها پشتونها و دیگرانیکه با تحصیل به زبان غیر مادریشان دوره تحصیلات را صبورانه تا آخر پیش بردند و هرگز مثل شما نفاق افگنی نکردند آنها وطن دوست و وطنپرست هستند ویا شما ها؟ بنظرم هر منصف این پذیرش را باید وطندوستی بگوید و ضدیت با آن را دشمنی آشکار.

دوست ارجمندی که نقل قول های بالا را از نوشته شان آوردم در تمام نوشته شان که ظاهراً بر عدالت در زمینه زبان تکیه می کند، تمام بی عدالتی را در چند نام می بیند. ایشان حتی اشاره و توجهی کوچکی هم به اصل مسأله نمی کند که زبان این نهاد ها چه بوده است. چگونه کسانی که زبان مادریشان چیز دیگری بوده وقتی در تمام ارگان های بزرگ و کوچک دولت مراجعه می کردند باید به زبان دیگری کار خود را به پیش می بردند.

آیا مشکل نام، مشکل واقعی است یا مشکل روزمره استفاده از زبانی برای حل کار های اداری و اجتماعی که برای انسان بیگانه باشد؟ آیا سکوت و تحمل یک قرن غیر دری زبان ها جای احترام دارد یا فریاد و غوغا در باره چند نام؟ آیا فراموشکاری درین زمینه بخصوص کسانیکه با حرارت از بی عدالتی در مورد چند نام، سخن می زنند، و همانطوریکه در بالا گفتیم با منطق "از تو هم از من از من هم از من" به پیش می تازند، گویای این نیست که این دوستان در زمینه عدالت

خواهی بد بختانه صادق نیستند؟ در مقوله عدالت صرف "من" نیست، "تو" هم است. اگر دیگران اسم های محدودی را که "من" شان را راضی نگهمیدارد، ارایه می دارند، در کنار آن زبان "تو" را هم با بردباری تحمل می نمایند. به این می گویند عدالت.

آنانیکه بر فرق دیگران میخ ۱۲ انچ می کوبند یک سوزنی نازکی هم به بدن خود فرو کنند، تا بدانند که معنی درد چیست؟ خوبست در اینجا نقل قولی بیاورم از جناب دکتور صبورا الله سیاهسنگ که زمانی چه خوب منصفانه نوشته بود:

"آقای...! آیا گاهی اندیشیده اید که در هفتاد سال زندگی پوهنتون کابل، "زبان و ادبیات" در پوهنتون کابل در بیشتر از ۹۹٪ حالات همیشه یک معنا داشت: زبان و ادبیات فارسی؟... هزاران دانش آموز [پشتو زبان] پوهنتون کابل، هفتاد سال آزرگار، آموزش هرچه زودتر فارسی را با جان و دل پذیرفته اند، و شما حتا نام "پوهنتون" را نمیپذیرید! گناهش چیست؟ روشن است: "پشتو" بودن!

در چشم... گناه واژه "پوهنتون" روشنتر از آفتاب است: "پشتو بودن" و نه "بیگانه بودن". اگر چنین نیست، چرا نمیخواهد یا نمیتواند با واژه های غیرفارسی زیرین نیز آشتی ناپذیر باشد: رادیو، تلفون، تلویزیون، ایمیل، انترنت، فکس، بانک، موتر و...؟ شاید بگویند اینها واژه های پرهیزناپذیر اند. خیلی خوب! از آنها میگذریم؛ آیا نامبرده با این واژه های بیگانه نیز آشتی ناپذیر است: عشق، شعر، غزل، مصراع، خطر، حرف، جامعه؟ آنهم هیچ، دور نه نزدیک، چرا... این واژه های آشناتر از فارسی ولی غیرفارسی را مانند "بم دستیهای زبان پشتو" از گستره زبان و ادبیات فارسی برون نمی اندازد؟ خانم، جنگل، هندوانه، میز، اتاق، خان و چند هزار واژه دیگر؟ چرا؟"

خوشبختانه تاریخ حقیقی واضح است که کی را نفرین وکی را عزیز می شمارد. آنانیکه دست رد بر سینه هردو افراطیون زدند و همیشه این توطئه را که باعث نفاق میشود با متانت، برملا کرده اند، یقیناً دین خود را در برابر وطن، شریفانه و با مسؤولیت انجام داده اند.

به امید روزیکه مادر وطن دوباره ازین نفاق وجدل بی ارزش و مسخره بدر آید و مردم ما مثل گذشته در کنار هم دشمنان را با نوکران اجیر شده شان از خاک برانند.

چهارم: نظر کوتاه بر آثار آمده از ایران

ازینکه مطبوعات دلدی وابسته ایرانی با فلم های دوبله شده بزبان ولهجه ایرانی، حایل بین مطبوعات افغانستان و جهان شد، نتیجه اولین ضربه اش این بود که تلاش برای یاد گرفتن زبان های دیگر در بین ما کم رنگ شد. کار دوبلاژ فلم بخاطر متاع ارزان وارداتی در وطن ساقط شد. و بجای آن، ترویج لهجه ایرانی را منظور داشتند. (خوشبختانه این لهجه تا کنون در بین مردم که با دری سوجه و والا درگفتار هستند مورد توجه واقع نشد) در کنار عوامل دیگر یکی از عوامل بسیار عمده پسمانی مطبوعات افغانستان همین مطبوعات صادراتی و بنجل نامه های دئس ایرانی بود. بخصوص که بیشتر در آن رنگ تفوق طلبی فارس ها مضمهر بوده و درجهت مقابل کم زدن اقوام دیگر را در ایران، منطقه و مخصوصا در افغانستان را به خورد مردم می داد.

این مطبوعات دلدی بجای آثار سازنده از بزرگان دانش جهان، به ترجمه یک سلسله آثار بی محتوی بنجلی دست زدند و در کنار آن بر ترجمه تاریخ های سفارشی پرداختند که تاریخ منطقه را بجای حقیقت سازی، مخدوش ساختند. از جانب دیگر فلمهای سطح پائین محصول سینمای ایران مثل فلم های فردین، ناصر ملک مطیعی، بیگ ایمانوردی و ارمان و دیگر فلمهای بی محتوی ایرانی همراه فلم های مبتذل پاکستانی و هندی در مسابقه ابتذال قرار گرفته، پرده های سینما ها را اشغال و حتی ذوق مردم را تنزیل دادند. که دولت های بی کفایت وقت، بی خیال امید و تماشاچی این نمایشنامه ها بودند. همچنان برای امتعه ایرانی افغانستان یگانه بازار شده بود.

در بخش کتب و فرهنگ های ایرانی اگر با دقت ارزیابی گردد و بظاهر شمایل قطور و درازی اش سبب حیرت نویسندگان مان شود در می یابیم که بسیار قابل غور و مکث است. زیرا کسانیکه نه بر اساس اندیشه بلکه از روی پیشه در برابر مزد گزارف و بقوت دولتی کاری انجام داده اند بمقایسه کسانیکه زندگی بخور و نه میرد کانون یاد شده (بقلم جناب سدید) داشتند بیحوصلگی نمیتواند باشد. زیرا نوع کار آنها با مقایسه شما زمین تا آسمان فرق میکند.

این فرهنگ ها که جای فرهنگ های مادر را اشغال کرد و بجای فرهنگ های مادر در انترنت گذاشته شدند روی منظوری میان آمده اند که دقت و کندوکاو در آنها میتواند ماهیت آنها را برملا سازد. (البته پرداختن به آن از حوصله این مقال خارج است)

لطفاً به آدرس های نادرست سجل شده در فرهنگ های یاد شده مراجعه کنید.

بطور مثال به میان آمدن روز نوروز چنین سجل شده است که: جم بنا به سیر و سیاحت به آذربایجان امروزه ایران رسیده و روز نوروز را در آن دیار برگزار کرده است. در حالیکه این افسانه در بلخ بوده که بوسیله آنها قصدی در آذربایجان سجل شده است. زیرا با این برخورد هم تاریخ فرهنگی ما را بی محتوا می ساختند و هم آذربایجان ترک تباران را

منطقه "آریایی" بحساب آورده ترکهای ایران را متجاوزان معرفی می داشتند. خلاصه هرچه مربوط به افغانستان و ترکیه میشود درین فرهنگ ها به نوعی طفره رفته شده است و شفافیت ندارند. از طرف دیگر ازین نوع جعلکاری ها اکثر آثار ایران پُر پُر است. تا جایکه کتاب مشکوک و دروغباف **الفهرست** از **ابن ندیم** را که پُر از اسم های بی ریشه و مجهول و مجعول است، مرجعی ساخته اند تا عرب ستیزی جاهلانه خود را بر پایه آن استوار سازند. و جعل کاری های خود را حقانیت بخشند.

توجه نمایید در گذشته و حال اگر قرار بوده ویا باشد (بدون کینه) سره سازی زبان شروع میشد، چرا ایران دشمنی را با این سره سازی از اعراب در غرب آغاز کردند و بجای کلمات زیبای عربی تا که توانستند کلمات نا مانوس فرانسوی را خُسپاندند و چسپاندند. (باز هم مشت نمونه خروار "تشکر" مانوس به "مرسی" نا مانوس عوض میشود؟! و صدهای دیگر) آنها با این کار خود تحت جو حاکم در زمان رضاخان و پسرش با سواستفاده از جریان های جدید فکری تلاش فراوان نمودند تا با جعل کاری ها تاریخ اسلام را نیز مخدوش نمایند. (بسط دادن درین زمینه از حوصله این مقال خارج است و حرف هم بسیار.)

پاکسازی کلمات عربی (پروژه اعراب ستیزی) بود و است که از اسرائیل شروع و بوسیله یهودی های فارس پیش برده شد و میشود. فارس ها با پیش کش نمودن تاریخ جعلی هخامنشی ها، تمام تاریخ ایران و منطقه را مورد حمله قرار دادند. جامعه یهود با علم کردن هخامنشی ها بعنوان ناجی یهودان و بر پاککننده دوباره اورشلیم و در عین حال ویران کننده پایتخت تمدن جهانی آن زمان "بابل نینوا"، شووینیسیم فارس ها را تقویت کردند و با این کار خواستند، تحت نظر یهودی ها، تمدن درخشان حوزه کنونی عربی و همسایگانش را در منطقه (مثل کارتاژ، فراغه، و سومریها، اکادها، مادها و...) را کمرنگ بسازند.

هم اکنون در شرق ایران یعنی افغانستان این پروژه به همت افغان های مزدور اجیر شده ایرانزده بشدت جریان دارد. آنها میخواهند سره سازی مضحک و مسخره را با زدودن کلمات با ارزش و زیبای عربی و کلمات شیرین ملی پشتو عملی سازند. منظور آنها از خوب بودن و بد بودن کلمات داخل شده نیست. منظور اصلی، خشونت دشمن و دست پرودگانش اینست تا اقوام افغانستان را بجان هم اندازند و ضربه هم به اعراب نیز زده باشند. در حالیکه (دور از اغماض) ما هم در نثر و هم در نظم ارزشهای هنری فراوان خلق شده داریم که بنام شیر و شکر مسمی است و مرکب از فارسی و پشتو، فارسی و ترکی می باشند.

برای هر شخصیت باوجدان و با تمیز و وطندوست جای مکث بسیار دارد که چرا؟ برخوان زبان شیرین دری مروج در افغانستان این مگس ها خیل خیل در پروازند تا این زبان را واقعاً با زبان زدن ها آلوده و زبون سازند که نتوان با آن ادبیات و الا خلق نمود. چنانچه در حق فارسی مروج در ایران این بی مهری را با اعتراف خودشان، خودشان روا داشتند. خلاصه دشمنان با این نیرنگ آشکاری خواهند خودیت مارا که افتخار ما است از ما بگیرند و جام ظریف وحدت ملی ما را بشکنند.

در کنار این خدعه یاد شده فوق، هستند نویسندگان خوبیکه نیز دچار بیماری سطحی نگری سطحی انگاری و سطحی نگاری شده اند که دور از عمق واقعیات، میخواهند روی ظواهر، بدون مراجعه به ریشه قضایا پیش داورى نادرست نمایند. اینکه عقیمانی جامعه و مردم، ریشه در کجا ها دارد، عامل این بدبختی ها کدام ها است، بجایش. سؤال اصلی درین است که چرا صاحب زبانان و صاحب قلمان، خاک برچشم مردم می پاشند و جو دیگران را گندم می نمایانند منظور چیست؟! و الله اعلم

پنجم : دلایل دامن زدن آتش خصومت ایران بظاهر علیه پشتونها و در واقع علیه تمام اقوام و بخصوص علیه دری زبانان افغانستان است

یک نظر اجمالی به قضیه زبان در افغانستان نشان می دهد از زمانیکه ایران به تهاجم مذهبی سیاسی، فرهنگی و مخصوصاً زبانی خود شدت بخشیده است. زبان پشتو، هم زمان با این شدت در بین قلم بدستان پشتو زبان، راه خود را خوشبختانه بیشتر باز کرده است. مخصوصاً این کار در زمانی واقعیت پیدا کرد که از یک جانب خصومت علیه زبان پشتو فقط از جانب دست پروردگان به اوجش رسیده و از طرف دیگر هر گونه "پشتیبانی" دولتی خود را زبان پشتو از دست داده است.

همچنان ناگفته نگذیریم که خوشبختانه در زمینه زبان، زبان ازبکی، نورستانی، بلوچی و دیگر زبانهای محترم افغانستان کار های به پیمانه قابل توجه نیز صورت گرفته است که خودی افغانی ما را غنا بخشیده اند. در رابطه زبان پشتو فقط با ابتکارات خصوصی غیر دولتی مطبوعات گسترده یی اعم از ترجمه ها و تحقیقات زیادی در دسترس است. امروز اگر معیار های متری را (بقول دوست ما) در رابطه تنها فرهنگ ها و قاموس های زبان پشتو به پشتو، پشتو به دری، پشتو به

انگلیسی، پشتو به آلمانی، پشتو به روسی و چند زبان اروپایی دیگر اگر به "یکنیم متر" نرسند، چیزی در همین مقیاس خواهد بود. تأکید می‌کنم که تمام این ابتکارات در زمانی صورت گرفته که زبان پشتو "پشتیبانی" دل خوشکن بیکاره دولتی خود را خوشبختانه از دست داده بود و است. این تلاش خودی قشر از قلمداران مردم است. پس می‌بینیم که تهاجم زبانی ایران به پشتو صدمه نتوانسته است بزند. برعکس در زمینه پشتو سعی و تلاش وسیع شده است که پنجره های دیگری با هوای تازه تر در جهان موجود را استفاده نمایند. پس حمله فرهنگی ایران متوجه چه زبانی میتواند باشد؟ ایرانی ها می خواهند دری زبانان کشور ما را در قدم اول فاقد هویت زبانی شان بگردانند و از آنها زایده درست نمایند با این احساس که وابسته و آبشخور ایران هستند. درین میان بعضی از قلم بدستان دری زبان عوض اینکه سپر این امیال شوم دشمن گردند، برخلاف زبان شیوای دری ما را که میراث فرهنگی بزرگ منطقه است مفت در پای امیال هژمونی طلبانه دشمنان می اندازند. جالب اینست که هرگاه اگر به ایران انتقاد راجع شود، این خانم ها و آقایان یک قد از جا پشان بلند می پرند و با تمام سنگ فارسی دری را به سینه زدن، عملاً می روند که زبان نیاکان خود را بی حرمت گردانند. آنها باید این نکته را آویزه گوش خود گردانند که:

من نگارنده که زبان فکر و نوشته ام دری است، بدون آنکه زبان های دیگر را "آلوده" بدانم، این زبان را پاس می دارم. من نمی خواهم نه میهن فروش باشم و نه زبان فروش. من زبان دری را دوست دارم که زبان تفاهم بوده نه سعی آنها را که این زبان را می خواهند زبان ستایش از دشمنان بسازند و از سنگر همین زبان برزبان های دیگر وطن و هموطنانشان نفرت ببارانند. من این زبان را دوست دارم و آرزو می کنم مردمی که زبان های دیگر دارند این زبان را در کنار زبان عزیز شان دوست داشته باشند، زیرا نفرت در برابر هر زبان ناشی از جهالت و بی فرهنگیست.

خانم ها و آقایانی که سنگ ایران را به سینه می کوبند و زبانی را که نسل ها همزبانان خودشان و دیگر اقوام مانند ترکها و پشتون ها در غنای آن کوشیدند، به یکباره زیر پای می اندازند، فکر می کنند با آویختن به فرهنگ "استدعا میکنم چاکرتم نوکرتم" ایرانی به شکوفایی زبان خدمت می نمایند، باید به یقین بدانند که آنها هرچه مدانه نمایند و هر چند مشاطه گر چهره آن فرهنگ معیوب باشند، باز هم "پدر سوخته" افغانی در چشمان بیمار آنها بیش نیستند. آنها که قوم بزرگ و محترم ترک ایرانی را ردیالنه و از مجاری رسمی "خر" می گویند (که بدون حضور قوم محترم ترک در ایران در عرصه شعر، ادبیات، سیاست، اقتصاد و غیره، ایران در عصر قرون وسطای خود خر و پف می زد)، مگر شما را با تمام مدانه های رنگارنگ تان بیشتر ازین بحساب خواهند آورد؟

چهل سال دو آلمان از هم جدا افتاد و اینک بیشتر از بیست سال است که آنها "متحد" شده اند. اما مفهوم "اوسی" (شرقی) و "ویسی" (غربی) فضای زندگی شان را مکدر و متخاصم نگه داشته است. شما با مدانه و شجره کشی می خواهید آنها را به پذیرش تان وادار کنید و مهاده نماید. این خواب و رویای باطل را از سر تان بپراندید. امروز جامعه دری زبان افغان (به غیر از چند قلمبدست بی مسؤلیت)، مخصوصاً آنها که مهاجر بودند درد و آلامی را که نه تنها از مراجع قدرت ایران بلکه رنجی را که از ذهن زهر آگین، دروغ خوار و ضد افغانی ایرانی کشیده اند، هرگز فراموش نخواهند کرد. پس ایران مشت در کجا می کوبد؟ واضح است مشت دشمن متوجه فارسی زبانان و بخصوص زبان دری حفظ شده ما از اصطلاحات بنجلی زبان مروج ایرانی میباشد.

خانم ها و آقایان محترم این نوازش ایران نیست این بی هویت ساختن ما است این پاشاندن وحدت ملی ماست. عزیزان بیدار شوید! در دری نیاکان ما را در پای ناپاکان دارای فرهنگ معیوب نریزید. یقین دارم افغانستان مظفرانه مثل همیشه از بحران سربدر میکند. کسانی که وطن را در لحظه حساس فراموش کرده اند و خواستهای مغرضانه خود را بتاسی از بیگانگان بر خواسته های ضروری وطن ترجیح داده اند. تاریخ بر آنها قضاوت خواهد کرد.

پایان

1- از جناب احمد علی خان کهزاد تصویری خوبی در زمینه وطن دوستی در بین جامعه فرهنگی ما وجود داشت. اما درین اواخر یکی از بستگان آن مرحوم با تلاش شبانروزی (ظاهراً در دفاع از شادروان کهزاد) توانسته است تصویری مخدوش و در عین حال دو روی و سیاهی از آن دانشمند ارایه دهد که فرهنگیان نباید بدون توجه از آن بگذرند. امیدواریم تلاش این آقا تنها روی خصومت های ممکن خانوادگی نبوده، بلکه انگیزه شان احترام به حقیقت باشد. در صورت دوم، برای شان موفقیت های مزید آرزو می نمایم.

2 : حتی حفیظ الله امین این را می دانست و در یک دیدار با والی ها (که از طریق تلویزیون پخش شد) چنین گفت : مردم ما بسیار بردبار و با تمکین است آنها فقر بدبختی شکنجه را قبول دارند اما در برابر یک چیز متوجه باشید که همه در برابرتان قد علم مینمایند و آن فقط توهین است.

3 : ناصر پور پیرار در تحقیقات خود (تأملی بر بنیان تاریخ ایران) مستند ثابت ساخت که چگونه قلمداران خارجی را بنابه فرمایش دولت پوشالی ایران و یهودی های فارس با اجرت گزاف موظف نمودند تا برایشان تاریخ جعل نمایند البته درین راستا منافع صهیونیسم یهودی نیز سهم بود تا قلدرا نی هخامنشی را که از قوم خزری برای قتل عام و سرکوب منطقه اجیر کرده بودند واز آنها ناجی بشریت ساخته باشند!!! در حالیکه هخامنشی ها اجیران اوپاش چیزی دیگری بیش نبودند. که جز برنیزه شان تکیه ب مردم کرده باشند. **کوروش بدست بیوه بنام تومیریس حاکم ماساژت ها کشته شد. چون کوروش انسان سفاک خونریز بود سر او را ملکه تومیریس در مشک پر از خون غرق کرد وگفت بنوش خونخوارسفاک تا بلاخره از خون نوشی سیر کنی!**

ببینید خونخوار سفاک را متحرفین تاریخ در ذهن دروغخوار و دروغ پسند جامعه ایران ناجی بشریت قلمداد کرده اند؟؟ بلی نویسندگان اجیر شده چنان در تحریف و دست درازی های تاریخی غلو و بی انصافی کردند که کودک مثل رضاشاه فکر کرد که واقعا چنین بوده اند او از پی آن باور های نادرست ، جشن های جعلی دوهزار و پنصد ساله را در کشور فقیر ایران دایر میکرد و در بدل مزد های گزاف چه اراجیف را بخورد جوانان جامعه نداد. امروز جامعه دروغ پذیر ایران بلاخره سرش بجای کشید که جعل کوروش به واقعیت خمینی مبدل گشت.

4: من از لیست طویلی از روشنفکران و قلمبستانانی که در حوالی دهه پنجاه میلادی (دهه سی هجری شمسی) کار های فرهنگی شان نمود پیدا کرد بدین خاطر یادآوری نکردم که آنها در زمانی بسر می بردند که کتاب های ایرانی وارد بازار افغانستان شد بسیاری خوش دارند که حکم نمایند این قلمبستان بصورت کل از مطبوعات ایرانی تغذیه فکری شده اند. در حالی که بر خورد به زندگی فرهنگی اینان ایجاب می نماید تا بصورت معینی مشخص شود که کی از کدام جا تغذیه فکری شده است. زیرا مقارن همین زمان مطبوعات مارکسیستی از اتحاد شوروی وقت، جمهوری خلق چین، و همچنین اسناد نهضت ناصریسم از طریق فاکولته شریعیات و مطبوعات پشتوی آن طرف خط دیورند و ترجمه های فراوان دست نوشته داخلی، در کنار مطبوعات ایرانی در مجامع روشنفکران دست بدست می شده است.

ختم